

سیمای شعر مدرن معاصر

نقد ادبی پاره‌ای از شعر معاصر

آرمان میرزائزاد

۱۳۹۳-۱۳۹۲

انتشارات نصیرا

۱۳۹۴

سروشخانه	۱	میرزاانژاد، آرمان
عنوان و نام پدیدآور	۱	سیمای شعر مدورن معاصر: نقد ادبی، پاره ای از شعر معاصر
موضوعات نشر	۲	تهران، مصیر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	۱	۲۰۶ ص.
شابک	۱	978-600-7635-24-7
وضعیت فهرست نویسی	۱	فبیای مختصر
شماره کتابشناسی ملی	۶	۳۷۸۹۹۶۰



سروشخانه ملی ایران

نقد ادبی، پاره ای از شعر معاصر

آرمان میرزاانژاد

۱۳۹۳-۱۳۹۲

مجله آراء، سمیرا سمنانی

طراح جلد: سویلج ندایی

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

فهرست

از مقدمه.....	۷
انقلاب و تکامل ادبی نیمایوشیج.....	۱۵
نقد و تحقیقی بر شعر «ری رای نیمایوشیج» شگفت‌انگیزترین شعر مدرن معاصر.....	۴۱
نقدی بر شعر شب همه شب نیمایوشیج.....	۵۱
حرف آخر (شاملو).....	۵۹
اسماعیل شاه‌رودی.....	۹۷
نقد و خوانشی از شعر تبعید در چنبر زنجیر یک اثر نصرت رحمانی.....	۱۲۱
خوانش و نقدی بر شعر «مبعود در لجن» از نصرت رحمانی.....	۱۲۹
شعر ای مرز پر گهر اثر فروغ فروزان.....	۱۳۵
نگاهی به شعرهای «دریایی‌ها» اثر بدالله رویایی.....	۱۵۳
تصویرگرایی در ساختار زبان و متن شعرهای منوچهر آتشی.....	۱۶۵
نگاهی به اندیشه شعر و جایگاه اجتماعی سپهری در دنیای امروز.....	۱۷۷
تحلیلی بر شعر نشسته‌ی تمرکز از رضا براهینی.....	۱۸۵
نقدی بر شعر نوحه سروده مهدی اخوان ثالث - م. امید.....	۲۰۱

از مقدمه

نسل‌های آینده یا فراموش می‌کنند یا ستایش. تنها منتقد است که رو در روی نویسنده داوری نهایی را می‌کند.

والتر بنیامین

یکی از مباحث اساسی نقد ادبی امروز، چالش بر سر روش‌شناسی نقد و چگونگی تحلیل نقادانه در زوایای مختلف یک اثر ادبی، خاصه شعر یا داستان است. به عبارت دیگر اگر مناظره‌ای میان منتقدان آگاه و پیشرو جریان‌های نقد و شعر امروز صورت بگیرد موضوع اصلی که نمی‌بایست از آن با سهل‌انگاری گذشت: ۱- دگراندیشی منتقدان نسبت به رویکرد یکدیگر با سطوح نوشتار ۲- مشابهت یا مفارقت در معرفت‌تئوریک یک منتقد با منتقد ادبی دیگر از منظر متدولوژی نقد درخصوص اثر ادبی واحد. ۳- نقدی بر نقد یا انتقادی بر نقد یا نقدی بر انتقاد و دیالوگ قرار گرفتن دو منتقد ادبی. ۴- و در نظر داشتن سویه‌های متضاد و متفاهمی که در گرایش اندیشه‌ی منتقدان نسبت به نگرش همدیگر و تأثیرپذیری‌شان از مکاتب گوناگون نظریه و نقد ادبی وجود دارد. و این عوامل در سطوح پیشرفته نقد ادبی از جمله مسائل بفرنجی است که در ایران کنونی کمتر به آن پرداخته می‌شود. برای مثال اگر منتقدی با شیوه و نگرش ساختارگرایانه به تحلیل یک اثر هنری یا ادبی می‌پردازد، بایست تمام و کمال مشرف باشد که در همین شیوه تاریخ‌مند، تعاریف و نظریات مختلفی از مفهوم ساختارگرایی در جهان معاصر و در دنیای غرب بیان شده است که لزوماً یک‌دست و یکپارچه نیست. از نظر دوروتی سلز که می‌گوید: ساختارگرایی بررسی قوانین ترکیب، هم در طبیعت و هم در مصنوعات انسانی است. تا آن دسته که معتقدند آنچه برای منتقد شکل‌گرا حائز اهمیت است مسئله زبان است نه مفاهیم ادبی. بنابراین اگر بخواهیم اندیشه‌ای کاملاً پیچیده را به یک عبارت تقلیل دهیم

می‌توانیم بگوئیم که ساختارگرایی بررسی رابطه‌های آرگانیک یا غیرآرگانیک یک اثر ادبی است. در جهان معاصر کتاب‌های متعددی به موضوع ساختار و ساختارگرایی که نگاهی میان رشته‌ای ست پرداخته‌اند و از ساختارگرایان بزرگی چون فردینان دوسوسور، رومن یاکبسون، رولند برتس، لویی آلتوسر، ژاک لاکان، کلاود لوی استروس می‌توان نام برد که در این زمینه نظریات خاص خود را دارند. اما کتاب کم حجم «پیازه» به نام ساختارگرایی یکی از نمونه‌هاست هر چند این کتاب به ادبیات به معنای اخص کلمه نمی‌پردازد، اما به دلیل تعریفی که از ساختارگرایی و دامنه آن به دست می‌دهد اهمیت خاص دارد. چنان که از عناوین فصول هم معلوم است «ساختارهای ریاضی و منطقی» «ساختارهای کالبدی و زیستی» «ساختارهای روانی» «ساختارگرایی زبانی» «تحلیل ساختاری در علوم اجتماعی» و «ساختارگرایی و فلسفه». پیازه در همان جمله‌ی اول به دشواری تعریف دادن از ساختارگرایی اشاره می‌کند. اما پس از گفتن این که ساختار، نظام تبدیل شکل «فرم» است اظهار می‌دارد که مفهوم ساختار از سه اندیشه کلیدی تشکیل شده است: ۱- اندیشه کلیت ۲- اندیشه تبدیل شکل ۳- اندیشه خودتنظیمی. (۱) البته مقالاتی که در شماره ۱۹۷۵ کالج انگلیش به چاپ رسید یکی از آن مقالات معتبر، مقاله‌ی ساختارگرایی به مؤلف روشی در نقد ادبی است. آیزایا اسمیتسون که تعریفی بر اساس نظریه پیازه و کلاود لوی استروس (که این یکی مردم‌شناسی بود که تأثیر زیادی بر این جنبش گذاشت) ارائه می‌دهد و چهار اصل اساسی ساختارگرایی را بر می‌شمرد یک - تأکید بر روابط میان عناصر/ دو - دغدغه‌ی «همزمانی» و نه «در زمانی» ساختارگرایی/ سه - اعتقاد به این که ساختارها در زیر سطح واقع شده‌اند/ چهار - جهان شمول بودن ساختارها و روابط ضروری میان آنها. (مبانی نقد ادبی ص ۲۷۹) حالا تجسم کنید که یک منتقد ادبی ساختارگرا با حفظ روش خود و شناسایی تملی سطوح متودی که به کار می‌گیرد به خصایص گوناگون ساختاری یک اثر ادبی بپردازد و در مقابل آن منتقدی دیگر با شناخت و غور در حوزه‌ی مارکسیستی نقد ادبی (روش کلاسیک) شیوه جامعه‌شناسی را در بررسی و کنکاش اثر ادبی انتخاب کند. آنگاه ما در اینجا با درگیری دو نگرش نقادانه و متمایز با یکدیگر روبه‌رو می‌شویم که البته هیچ منافاتی با کاربرد مجازی زبان ندارد. «البته احیای توجه به نقد مارکسیستی به این دلیل است که بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که شیوه شکل‌مدارانه، به‌ویژه آن گونه که اصحاب نقد نو دست‌اندر کارش بودند، حق آثار ادبی را به جا نمی‌آورد. از دید مارکسیستی شیوه‌ی شکل‌مدارانه حتی نخبه‌گراست و بیش از آنچه باید، به عین (یا شیء) مخلوق و به شکل درونی یا زیبایی شناختی اثر هنری محدود می‌ماند و چنانچه باید محیط اجتماعی که

خلق اثر در آن صورت گرفته یا به شرایط اجتماعی که باید مخاطب اثر باشد نمی‌پردازد. در نتیجه در میان مکاتب نقدی که نقد شکل‌مدارانه را ناکافی می‌دانسته‌اند، هیچ کدام به صراحت نئومارکسیستی‌ها به آن نناخته‌اند. هر چند نویسنده‌ای با گرایش مارکسیستی اذعان می‌کند نقد مارکسیستی برای مثال به دلیل تأکیدش به محتوا نمی‌تواند چنانکه باید به شکل بپردازد. اما می‌تواند شکل‌مداران را به مبارزه بخواند و می‌خواند «شکل‌مداران باید توضیح دهند که روش‌شناسی آنها چطور از عهده‌ی مسائل طبقه، نژاد، جنسیت، سرکوب و رهایی بر می‌آید...» این گفته ریچارد واسن بود که در مقدمه‌اش به نام «نقد مارکسیستی جدید» بر یکی از ستاره‌های کالج اینگیلیش (۲۴ نوامبر ۱۹۷۲) آمده بود. این شماره نشریه ویژه‌ی نقد مارکسیستی بود. آیر شور هم که همراه با واسن سردبیری این شماره را برعهده داشت و پرسش‌های مارکسیست‌ها درباره‌ی ادبیات نوشته است که این پرسش‌ها عمدتاً بر محور دورنمایه و محتوا قرار دارند هر چند که می‌توانند پیچیدگی‌های همپاری و رابطه جانشینی ادبیات را با جامعه روشن کنند. او نوشته است که این ویژه‌نامه باید نشان بدهد که نقد مارکسیستی دیالکتیکی است فشرده بین جامعه و ادبیات، بین نگرشی به تاریخ و ادراک هنری. مقصود این نیست که منتقدان مارکسیست از شکل غافل می‌شوند فقط مقصود این است که آنها خودشان اذعان دارند که بر محتوا بیشتر تکیه می‌کنند. (۶) جدای از دریافت و کارکرد نقادانه‌ی این دو سبک و شیوه نامبرده (نقد ساختارگرایانه و جامعه‌شناسانه مارکسیستی) در سطوح متون ادبی که دغدغه ذهنی نگارنده از منظر تجربی و تاریخی نیز بوده است، امروزه نقد ساختارگرایان چک و روس هر چند به عنوان منبعی کلاسیک تبدیل و طبقه‌بندی شده‌اما هنوز معتبر و ارزشمند است، و همچنین کنکاش و تأمل در قلمروی نظریات پساساختارگرایی از نگاه دریدا در حوزه زبان‌شناسی و شالوده‌شکنی متن و متون ادبی یا نظریات ساختارگرایانه‌ی فردینان دسوسور و همچنان تأملات نقادانه باختین در خصوص زبان‌شناسی ساختارگرا و توجه به زبان نه فقط به عنوان ساختار بلکه محتوایی که خود را مدام در دیالوگ تولید و باز تولید می‌کند همه و همه، دارای تاریخچه و ساز و کارهای خاص خود بوده است که از جمله ابزارهایی‌اند که در تکوین تفکر نقد یک منتقد ادبی به روز می‌تواند مؤثر باشند. هر چند باز با روش‌نقدهای گوناگونی در جهان معاصر روبه‌رو هستیم از نقد رواشناسانه تا نقد فمینیستی و از نقد هرمونیتیکی یا تأویلی تا نقد بلاغی یا اخلاقی و تاریخی. اما من عمدتاً در این کتاب، به چگونگی تأثیر کلی ماهیت اجتماعی متن یک اثر ادبی بر جامعه و تأثیر دگرگونی‌های ساختاری و فرهنگی و قراردادی یک جامعه بر متن شعر پرداخته‌ام. از این رو بیشتر کوشش کرده‌ام تا با اصول روشمند نقد محتوایی و افزونه‌هایی مرتبط و

به روز با آن در کتاب «سیمای شعر مدرن معاصر» با شعر شاعران مدرن ایرانی برخورد تحلیلی و عینی داشته باشم. به مدخل شاید احتیاج انکارناپذیر مخاطب پرسشگر امروزی، جدای از ترفندهای تکنیکی و فنی شاعران پیشرو در فرم بیان و زبان و موسیقی و صنایع شعری و دیگر عوامل، به این مورد معطوف شده باشد که از حوزه محتوایی یک شعر و کنش معانی در زبان یک شعر سر دربیاید، منظور مخاطبی است که در لایه لایه‌های زبان یک شعر به ارجاعات بیرون متنی آن معنا و شکل و عناصر و محتواهای اجتماعی درون یک شعر دقت می‌کند. تا به جنبه‌های زیبایی‌شناسانه یک شعر نگرش پیدا کند. مخاطبی که می‌خواهد نشان وجود و صدای رفتار و افکار و کردار دیگر افراد جامعه که جزئی از کلیت اجتماعی در یک متن هستند را به مثابه یک جزء زنده، فعال، و تأثیرگذار در شعر بباید و یا به وضعیت خنثی، خاکستری، عادی یا مهلک افراد جامعه در یک اثر ادبی و شکاف‌ها و تفاوت‌های طبقاتی، ایدئولوژیک، روانشناسی اجتماعی و سیاسی مردم در متن شعر یا داستان تأمل کند. همینجاست که ضرورت نقد محتوایی و واکاوی جوهر اجتماعی یک اثر ادبی آشکار می‌شود. و آن دیالکتیک درهم تنیده‌ای که اجتماع و ادبیات، بواسطه زبان شعر با همدیگر برقرار می‌کنند، البته تمرکز بر محتوا در زبان، نافی فرم و فرم‌گرایی شاعران از هر حیث در ابزارهای یک شعر نیست و فرمی که ارتباط جامعه با شعر و شعر با جامعه را شکل می‌دهد خود قابل ارزیابی است. اما توجه به جنگ، فقر، اسارت، آزادی، توطئه، پوچ‌گرایی، امراض و آسیب‌های جسمی و روانی و اجتماعی، و دیگر مفاهیم تاریخمند و نوین جامعه انسانی در یک شعر، ارزیابی و نقد محتوا و ارزش محتوایی اثر را بیان می‌کند و لزومات نقد فلسفی بر این مفاهیم محتواها را فراهم می‌آورد. که این تجربه زیستی و تاریخی شاعر از اجتماع هر دوره است که در متن شعر بخش پر شور نقد محتوایی مارکسیستی بوده است. چارسکی هنرشناس و منتقد ادبی سرشناس روسیه ۱۹۳۳-۱۸۷۳ که خود بعد از پلاخانوف از ادامه‌دهندگان نقد محتوایی بوده است می‌نویسد: اگر چه نقد به معنای دقیقی کلمه‌بایستی جز کار منتقد پیشرو باشد، اما عنصر اساسی و بنیانی، همان تحلیل اجتماعی [اثر ادبی] است. در تحلیل جامعه‌شناسانه - منتقد پیشرو زندگی اجتماعی را به صورت موجود زنده‌ای می‌بیند که اجزا و اندام‌های آن به هم پیوسته‌اند و نقش تعیین‌کننده را طبیعتی‌ترین و مادی‌ترین روابط اقتصادی و مهم‌تر از همه اشکال مختلف «کار» برعهده دارد. ناقد ادبی در تحلیل کلی یک عصر باید بکوشد تا تصویر جامعی از رشد تمام جوانب اجتماعی آن ارائه دهد. اما وقتی که یک اثر یا یک نویسنده مورد بحث است. تحلیل شرایط و مناسبات اقتصادی ضرورت ندارد. هر چند که چارسکی از تحلیل وضعیت اقتصادی بر قشرهای

جامعه و شاعران و نویسندگان تن می‌زند اما ما به خوبی می‌دانیم که امروز وضعیت اقتصادی نابسامان در تعیین سرنوشت ادبیات یک دوره تأثیر گذار است و چه بسا نبوغ هنری و خلاق شاعران را بیش از اندازه درگیر روزمرگی و غم نان کند. او بعد از ارزیابی محتوا از ضرورت قالب یا فرم می‌نویسد: وقتی که منتقد پیشرو از ارزیابی محتوا به ارزیابی قالب می‌پردازد کارش پیچیده‌تر می‌شود. این ارزیابی اهمیت فراوان دارد و پلخانوف بر آن تأکید می‌ورزید. و درباره‌ی معیار کلی ارزیابی قالب می‌نویسد: قالب باید حداقل مقنن با محتوا منطبق باشد و مایه‌ی رسایی بیان شود و بر خوانندگانی که منظور اثر هستند بیشترین تأثیر را بگذارد. در اینجا باید از مهم‌ترین معیار ارزیابی قالب که پلخانوف نیز مدافع آن بود یاد کرد: ادبیات هنر تصویرهاست و وجود اندیشه‌های «برهنه» و تبلیغاتی در اثر ادبی زیان‌آور است... (۳) من خود کار شعر کرده‌ام و با ادراک زیبایی‌شناسانه‌ای که تدریجاً نسبت به بهشت رؤیایی که هر شاعر تعالی یافته در شعر خود به خلق و تکوین آن هدیه‌ی فاضله می‌پردازد آگاهم. و می‌دانم که شاعران حساس‌ترین زیباییان نادیده در زمان خود و تأثیر پذیرترین انسان‌های تأثیر گذار بر جامعه بشری هستند. که از نظر واکنش گری فکری و حسی در هر طبقه و گروه و در هر زمان و مکان و با هر سطحی از توان یا وخامت اقتصادی و اجتماعی که باشند نسبت به نقد شدن اثرشان، گاه مشابه همان انگاره‌ی بی‌فیدای ساموئل بکتی که می‌گوید «من هرگز تقدما را نمی‌خوانم» (۴) با منتقد خود، مواجه می‌شوند یا از همان قاعده‌ی کلاسیک شده و تند روانه‌ی آنتوان چخوف که از ماکسیم گورکی نقل شده است رفتار می‌کنند «منتقد مانند خرمگسی است بر کپل اسب که او را نیش می‌زند و مانع راه رفتن آن می‌شود...» (۵) البته پرهیز از نقد شوندگی این بزرگان هیچگاه مانع نقد آثار این شخصیت‌های دوست داشتنی را فراهم نیاورده، هر شاعر یا نویسنده‌ی مشهور دیروزی که سطح واقعیتش در اذهان عمومی مخاطبان امروزی به اسطوره‌ای بی‌عیب و ایده‌آل تبدیل شده باشد وظیفه و هنر منتقد در این است که اسطوره ذهنی شکست‌ناپذیر و بی‌نقصان فرعی شده را به واقعیتی انسانی و ملموس و خطاکار یک شاعر زمینی بازگشت دهد. یا ضرورتاً ذهنی را که از واقعیت شخصی و اجتماعی یک شاعر بت ستایش آمیز و بی‌نقد ساخته آن بت انتزاعی را بشکند و از آن پیکر شکسته شده‌ی انتزاعی کالبد اصلی شعر آن شاعر را در معرض هوش و تشخیص آن مخاطب بگذارد، جدای از آن جنبه‌های زیبایی‌شناسانه و تعلقات پیچیده‌ی حسی و ارتباط عاطفی که مخاطب با شاعر بر محور سلیقه ادبی خود برقرار می‌کند، منتقد بایست هوشیارانه و دوراندیشانه معیارهای نقد خود را از سطح سلاقی بی‌چون و چرای ادبی که عموماً بر محور التذاذ و زیبایی مخاطب از یک اثر

استوار است به سطح تکنیک قابل دلالت در شیوه تنقید اثر به جا مانده ارتقا بدهد. و در کلیت نقد ادبی را به مثابه‌ی علمانیت کارکرد نقد بدانند (در مقابل جزمیت عقیدتی در مکانیزم نقد) و با تئوری‌های ادبی در نقد که منطبق با روح کلی یک شعر هستند بتوانند به کنکاش درونیات رازآمیز یک شعر بپردازد. انتقاد غرض‌ورزانه و بیمارگونه و سادیستیک از شخصیت شاعری که منتقد با وجود رفتار عارضی یا صفات طبیعی او سراسر مخالف است نقد ادبی حرفه‌ای به شعر آن شاعر نیست و نه مایه‌هایی از نفس تخریب و توطئه‌گری همراه آن است که نمای یک منتقد منحط و یا شبه منتقدی که خشم کلامی او موجبات استتار استدلالش را فراهم آورده نشان می‌دهد. اما آن گونه انتقاد ادبی موشکافانه و بی‌سانسور از شخصیت و اخلاق و ذهنیت یک شاعر که حقیقتاً سودجو و منفعت طلب و غیرمتعهد به مخاطبان است جدای از این که آن انتقاد تیغی از قضاوتی دشوار بر جان شاعر می‌کشد نوعی روشنگری حقیقت‌جویانه و شفاف‌سازی بی‌کم و کاست به حساب می‌آید و این خود شیوه‌ی نوینی از تلفیق انتقاد با روشنگری را احداث می‌کند که باز این امر از نقد ادبی متن شعر فاصله می‌گیرد و به انتقاد از شخصیت ادبی و اعمال و رفتار مودیان آن می‌پردازد. در این کتاب کوشیده‌ام که پایه و اساس نقد ادبی را بر حفظ سویه‌های محتوایی و جوهر اجتماعی آثار شاعران معاصر ایران بگذارم و به کشف آن سویه‌های مدرن و نوآورانه شعر شاعرانی بروم که بعد از انقلاب شعر نیما راه روان تجدد و تعالی شعر و از طلایه‌داران شعر بعد از نیما بوده‌اند. بدیهی است که بر فرد فرد شاعران کتاب پیش‌رو، نقدهای منسجم و خوانش‌های ارزنده‌ای در طی این سال‌ها در روزنامه‌ها و مجلات ادبی و کتاب‌های نقد ادبیات معاصر نوشته شده است. من در فرصت کوتاهی که داشتم با این دغدغه سیری‌ناپذیر به هنر شعر و نقد شعر، تنها توانستم از برخی از شخصیت‌های نافذ و فعال و تأثیرگذار ادبی، شاعرانی چون فروغ یا اخوان به پرداخت و تحلیل تک شعری از آنها بسنده کنم. که طبیعتاً این مقدار از کمیت در خصوص کیفیت شعر آنها ناکافی و اقلان‌ناپذیر است. البته در سال‌های آینده سعی خواهم کرد که بازنگری دیگری به آثار ارزشمند و متنوع این شاعران در ادامه‌ی این کتاب ناچیز داشته باشم... شاید پرداختن به شعر و مقام شاعری بهانه‌ای است برای به جا آوردن پاک‌ترین عهدها و پیمان‌های انسانی با آرمان‌ها و عشق‌هایی که به انسان‌های پیرامون محیط خود داریم.

م.آ

مهر ۱۳۹۳